



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 33. No 1. Spring 2026

Received date: 2025.09.06

Acceptance date: 2026.02.16



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmessjournal.ir

DOI: 10.22034/mesj.2026.247793

DOR: 20.1001.1.15601986.1405.33.1.8.2

Mutual Foreign Policy of Afghanistan and Persian Gulf States (Qatar and Saudi Arabia) during the Republican Era (2002-2021)

Hamid Ahmadi¹, Marzia Sultani²



Abstract

The present research examines the patterns, objectives, and consequences of Afghanistan's foreign policy toward two significant Persian Gulf states. The central research question is: Why and how did Afghanistan's foreign policy toward Qatar and Saudi Arabia during the republican era produce divergent outcomes despite apparent convergent interests? The research methodology is descriptive-analytical, based on documentary and archival studies. Data were collected from scholarly sources, official documents, and credible reports, and analyzed within K.J. Holsti's theoretical framework. Holsti's national role conception theory, which conceptualizes foreign policy as emanating from political elites' perceptions and cognitions of their country's position within the international system, constituted the primary analytical foundation. The findings indicate that Afghanistan's foreign policy during this period lacked coherence and autonomy due to weak institutional structures, financial-security dependencies, and the influence of non-state actors. Within this context, Qatar successfully acquired a distinctive position in Afghanistan's peace process through its role as an "active mediator," while Saudi Arabia, adopting a traditional, conservative approach influenced by regional rivalries, played a more circumscribed role. Furthermore, the Taliban's role as a pivotal non-state actor contributed to the diminishment of Saudi influence while strengthening Qatar's strategic position. This differentiation reflects the geopolitical objectives, strategic priorities, and regional competition between the two states vis-à-vis Afghanistan throughout the republican period. The ultimate conclusion demonstrates that Afghanistan's foreign policy constituted a reflection of elite cognitive frameworks and the congruence or incongruence between conceived roles and regional realities. This underscores the imperative of formulating a pragmatic, adaptive, and autonomous foreign policy for Afghanistan's future strategic orientation.

Keywords: Foreign Policy, Afghanistan, Qatar, Saudi Arabia, Republic Era, Holsti.

1 - Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

2 - PhD Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۳، شماره ۱، پیاپی (۱۲۳)، بهار ۱۴۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۷

Home page: www.cmessjournal.ir

DOI: 10.22034/mesj.2026.247793

DOR: 20.1001.1.15601986.1405.33.1.8.2

سیاست خارجی متقابل افغانستان و کشورهای حوزه خلیج فارس (قطر و عربستان) در دوران جمهوریت (۱۴۰۰-۱۳۸۱)

حمید احمدی^۱، مرضیه سلطانی^۲



چکیده

این پژوهش به بررسی الگوها، اهداف و پیامدهای سیاست خارجی افغانستان در قبال دو کشور مهم خلیج فارس می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش این است که چرا و چگونه سیاست خارجی افغانستان در قبال قطر و عربستان سعودی در دوران جمهوریت، با وجود اشتراک منافع ظاهری، نتایج متفاوتی را به همراه داشت؟ روش تحقیق به صورت توصیفی و تحلیلی و مبتنی بر مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای است. داده‌ها از منابع علمی، اسناد رسمی و گزارش‌های معتبر گردآوری و در چارچوب نظری کی. جی. هالستی تحلیل شده است. نظریه نقش ملی تصویری هالستی، که سیاست خارجی را برآمده از برداشت و ادراک نخبگان سیاسی نسبت به جایگاه کشور در نظام بین‌الملل می‌داند، مبنای اصلی تحلیل بوده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست خارجی افغانستان در این دوره به دلیل ضعف ساختار سیاسی، وابستگی مالی-امنیتی و نفوذ بازیگران غیر دولتی، فاقد انسجام و استقلال بوده است. در این میان، قطر توانست در قالب نقش «میانجی فعال» جایگاه ویژه‌ای در روند صلح افغانستان کسب کند، در حالی که عربستان سعودی با رویکردی سنتی، محافظه‌کارانه و متأثر از رقابت‌های منطقه‌ای، نقش محدودتری ایفا کرد. همچنین نقش طالبان به عنوان بازیگر غیر دولتی کلیدی، موجب کاهش نفوذ عربستان و تقویت جایگاه قطر شد. این تمایز بازتابی از اهداف ژئوپلیتیکی، اولویت‌های استراتژیک و رقابت منطقه‌ای دو کشور در قبال افغانستان طی دوران جمهوریت است. نتیجه نهایی نشان می‌دهد که سیاست خارجی افغانستان انعکاسی از برداشت‌های ذهنی نخبگان و تطابق یا عدم تطابق نقش‌های تصویری با واقعیت‌های منطقه‌ای است. این موضوع ضرورت تدوین سیاست خارجی واقع‌بینانه، منعطف و مستقل را برای آینده افغانستان برجسته می‌سازد.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، افغانستان، قطر، عربستان، دوران جمهوریت، هالستی.

۱ - استاد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. hahmadi@ut.ac.ir

۲ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
m.sultani.afg@gmail.com

۱. مقدمه

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، افغانستان وارد مرحله‌ای نوین در سیاست خارجی شد که مبتنی بر دیپلماسی چند جانبه و تعامل با کشورهای منطقه و جهان بود. جمهوری اسلامی افغانستان، با حمایت جامعه بین‌المللی و حضور گسترده نیروهای نظامی ناتو و نهادهای بین‌المللی، تلاش کرد جایگاه خود را به‌عنوان یک بازیگر مشروع در نظام بین‌الملل بازتعریف کند. در این میان، روابط با کشورهای کلیدی خاورمیانه، به‌ویژه عربستان سعودی و قطر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، چرا که این کشورها در دهه‌های پیشین نقش تاریخی در حمایت مالی و سیاسی از گروه‌های مختلف افغانستانی، از جمله طالبان، ایفا کرده بودند. افغانستان همواره پیوند محکمی با جهان اسلام داشته و توسعه روابط با سازمان همکاری‌های اسلامی و عربستان سعودی در سطوح دو جانبه و چند جانبه از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. نفوذ روزافزون عربستان سعودی، امارات متحده عربی و ترکیه در افغانستان، از طریق سرمایه‌گذاری‌های کلان در پروژه‌های آموزشی و فرهنگی در ولایات کابل، هرات، بلخ و بامیان، موجب جذب هزاران نفر به مراکز آموزشی تحت نفوذ این کشورها شد که در برخی موارد با ترویج ایدئولوژی وهابیت و جذب نیرو برای گروه‌های افراطی مانند داعش و القاعده همراه بود. علی‌رغم حضور ۱۶ ساله نظامی آمریکا، مبارزه با تروریسم در افغانستان به موفقیت ملموسی نرسید و با حمایت برخی حکام سعودی، داعش نیز وارد عرصه افغانستان شد. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، عربستان سعودی روابط خود با طالبان و القاعده را قطع کردند و در عوض همکاری خود را با گروه‌های مختلف داخلی افغانستان و پروژه‌های بازسازی آغاز کردند. این کشورها تلاش کردند تا از طریق حمایت مالی و دیپلماتیک، ثبات نسبی در افغانستان ایجاد کرده و مانع از گسترش ایدئولوژی جهادی در قلمرو خود شوند. با این حال، تصمیم عربستان سعودی برای تعامل با طالبان با چالش‌هایی مواجه بود، چرا که پذیرش حکومت طالبان می‌توانست قدرت سیاسی این جنبش را افزایش دهد و در تضاد با اهداف عربستان در معرفی خود به قدرت‌های غربی به‌عنوان شریک در مبارزه با افراط‌گرایی قرار گیرد. در مقابل، قطر از سال ۲۰۱۳ با میزبانی دفتر سیاسی طالبان در دوحه، نقش میانجیگر کلیدی در مذاکرات صلح میان دولت افغانستان و طالبان ایفا کرد. دیپلماسی فعال و بی‌طرفانه قطر موجب شد که دوحه به یک بازیگر مؤثر در روندهای صلح و تعاملات منطقه‌ای افغانستان تبدیل شود، حتی در حالی که برخی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، سیاست محتاطانه‌تری اتخاذ کرده بودند (Alvarez-Ossorio & Rodriguez, 2021: 98). جغرافیای

افغانستان به عنوان کشوری محصور در خشکی با شش همسایه، آن را به عرصه‌ای طبیعی برای رقابت ژئواستراتژیک تبدیل کرده است. بازگشت طالبان و خروج نیروهای آمریکایی، توازن قدرت میان بازیگران خارجی در افغانستان را دستخوش تغییرات اساسی کرد. در این میان، قطر از تغییر دینامیک قدرت سود برده و موقعیت خود را به عنوان مرکز تعامل میان دولت‌های خارجی و سازمان‌های بین‌المللی تثبیت کرده است. از سوی دیگر، عربستان سعودی با چالش‌های تازه‌ای مواجه شدند و رویکرد محتاطانه‌ای در تعامل با طالبان در پیش گرفتند. در این بین، بررسی سیاست خارجی افغانستان در دوران جمهوریت نسبت به کشورهای حوزه خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی و قطر، می‌تواند به روشن شدن چگونگی مدیریت رقابت‌ها، فرصت‌ها و چالش‌های منطقه‌ای و داخلی توسط کابل کمک کند و درس‌های مهمی برای سیاست‌گذاران و پژوهشگران روابط بین‌الملل ارائه دهد. ضرورت انجام این پژوهش از چند جهت قابل تبیین است: نقش کشورهای خلیج فارس در ثبات یا بی‌ثباتی افغانستان: تحلیل سیاست‌های عربستان و قطر می‌تواند تاثیر آنها در تحولات داخلی و روند صلح افغانستان را روشن سازد. اهمیت اقتصادی و دیپلماتیک: بررسی روابط اقتصادی و سیاسی با افغانستان به درک نحوه بهره‌برداری کشورهای خلیج فارس از فرصت‌ها و محدودیت‌های افغانستان کمک می‌کند. نقش میانجیگری قطر: مطالعه نقش قطر در مذاکرات صلح و تعامل با طالبان، به فهم اثرگذاری بازیگران منطقه‌ای بر سیاست خارجی افغانستان کمک می‌کند. تاثیر رقابت‌های منطقه‌ای: تحلیل روابط کابل با ریاض و دوحه نشان‌دهنده اثر رقابت‌های منطقه‌ای بر سیاست‌گذاری‌های خارجی و داخلی افغانستان است. کمبود پژوهش‌های جامع: تا کنون مطالعات منسجم و علمی که به سیاست خارجی متقابل افغانستان و کشورهای حوزه خلیج فارس در دوران جمهوریت بپردازد، بسیار محدود بوده و این پژوهش می‌تواند خلأ علمی موجود را پر کند. این پژوهش با روش کیفی و رویکرد توصیفی و تحلیلی انجام می‌شود و هدف آن بررسی و تحلیل سیاست خارجی متقابل افغانستان با دو کشور قطر و عربستان سعودی در دوران جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۲) است. چارچوب نظری پژوهش نیز بر مبنای نظریه کی جی هالستی تنظیم شده که بر درک و تصور رهبران از جایگاه بین‌المللی کشورشان متمرکز است. بنابراین، با توجه به اهمیت اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک روابط میان کابل و دوحه و ریاض، مسئله پژوهش این است که سیاست خارجی متقابل افغانستان و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس (قطر و عربستان) در دوران جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۲) بر چه اصول و اهدافی استوار بوده است؟

۲. پیشینه تحقیق

سیاست خارجی افغانستان و روابط آن با کشورهای حوزه خلیج فارس، به ویژه قطر و عربستان سعودی، طی دو دهه اخیر توجه محققان و پژوهشگران بسیاری را به خود جلب کرده است. پژوهش های موجود عمدتاً بر تحلیل روابط دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی میان افغانستان و کشورهای خلیج فارس تمرکز داشته اند و تأثیر تحولات داخلی و منطقه ای بر سیاست خارجی این کشور را بررسی کرده اند. در این میان، کتاب «سیاست خارجی افغانستان» نوشته عبدالقیوم سجادی (۱۳۹۹)، که شامل ۱۴ فصل است، یکی از منابع مهم محسوب می شود. این اثر، اگرچه رویکرد تاریخی و اجمالی دارد، به بررسی سیاست خارجی افغانستان در عصر جمهوریت و دوران حکومت حامد کرزی و محمد اشرف غنی می پردازد و در فصل هشتم به سیاست رقابتی ایران و عربستان سعودی در افغانستان اشاره می کند. این اثر به دلیل تجربه عملی و علمی نویسنده در نهادهای سیاست گذاری افغانستان، یکی از منابع معتبر برای شناخت تحولات دیپلماسی افغانستان به شمار می رود. کتاب «نیم قرن مبارزه و سیاست» نوشته سمیه رامش با عبدالحمید محتاط (۲۰۲۱)، با تمرکز بر زندگی سیاسی و شخصیتی محتاط، نشان می دهد که زمینه های اجتماعی، قومی و زبانی بر رفتارهای سیاستمداران افغانستان و تصمیم گیری های آنها تأثیر مستقیم داشته است. این پژوهش به تحلیل عواملی پرداخته است که به صورت غیر مستقیم سیاست خارجی افغانستان و تعامل با کشورهای منطقه را شکل داده اند. مقاله متی و روزنبرگ (۲۰۱۰) با عنوان «مظنون فساد در حمل هوایی میلیارد ها پول نقد از کابل» نشان داد که جریان سرمایه و فساد گسترده پس از سقوط طالبان و در دوران حکومت کرزی، بر تعاملات اقتصادی و مالی افغانستان با کشورهای خلیج فارس و به ویژه دبی تأثیرگذار بوده است. این مقاله با بررسی جریان های مالی غیر شفاف، رابطه مستقیم میان سرمایه گذاری های خارجی و سیاست داخلی افغانستان را نشان می دهد. در پژوهشی دیگر، اشتاینبرگ و وورمر^۱ (۲۰۱۳) با عنوان «بررسی منافع ایران و عربستان سعودی در افغانستان و پاکستان» نشان دادند که عربستان سعودی افغانستان را به عنوان بخشی از همسایگی نزدیک خود می بیند و روابط آن با پاکستان و ایران، تحت تأثیر تحولات افغانستان قرار دارد. این مطالعه اهمیت افغانستان را برای ریاض در زمینه تأمین منافع منطقه ای و امنیتی برجسته کرده است. فوئرتیگ^۲ (۲۰۱۴) در مقاله خود «افغانستان در سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه» بر نقش کلیدی ایران و تأثیر نزدیکی جغرافیایی، تاریخ و

1 - Steinberg & Woermer

2 - Fuertig

فرهنگ بر سیاست افغانستان تأکید دارد. این پژوهش نشان داد که بر خلاف تصور رایج، ایران به دلیل ثبات نسبی و سیاست مستقل خود، یکی از بازیگران مؤثر در تعاملات افغانستان بوده است. و^۱ (۲۰۲۲) در تحقیق خود «افغانستان: عرصه جدیدی برای رقابت ژئواستراتژیک میان کشورهای خاورمیانه» به تحلیل نقش قطر و ترکیه پس از خروج نیروهای آمریکایی و بازگشت طالبان پرداخت و اهمیت دوحه به عنوان مرکز دیپلماسی بین‌المللی افغانستان را برجسته کرد. همچنین نقش ایران و تعامل محتاطانه آن با طالبان برای حفظ منافع ملی نیز در این پژوهش مورد توجه قرار گرفت. سونگ و تیان^۲ (۲۰۲۵) در مقاله «روابط خارجی طالبان در افغانستان در دوره دولت اول (۲۰۰۱-۱۹۹۶)» با بررسی سیاست خارجی طالبان، چارچوبی برای درک استراتژی‌های بالقوه این گروه در دوران پس از سقوط طالبان ارائه دادند و تأثیر طالبان بر ثبات منطقه‌ای و واکنش جهانی به افراط‌گرایی اسلامی را تحلیل کردند. با وجود پژوهش‌های فوق، اکثر مطالعات موجود به بررسی کلی روابط افغانستان با کشورهای خلیج فارس پرداخته‌اند و تمرکز ویژه بر دو کشور اصلی منطقه‌ای، یعنی قطر و عربستان سعودی، و تأثیر تحولات افغانستان در بازه زمانی مشخص ۲۰۲۱-۲۰۰۲ کمتر دیده شده است. همچنین نقش گروه‌های غیر دولتی و شبه نظامیان مانند طالبان در شکل‌دهی به سیاست خارجی، غالباً نادیده گرفته شده یا کمرنگ مورد تحلیل قرار گرفته است. پژوهش حاضر با عنوان «سیاست خارجی متقابل افغانستان و کشورهای حوزه خلیج فارس (قطر و عربستان سعودی) در دوران جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۲)» این خلأ را پر می‌کند و با تمرکز بر تعاملات دیپلماتیک، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و مذهبی، به تحلیل رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان قطر و عربستان و تأثیر مستقیم و غیر مستقیم طالبان بر سیاست خارجی افغانستان می‌پردازد. به این ترتیب، این تحقیق نه تنها شکاف موجود در ادبیات موجود را پوشش می‌دهد، بلکه به فهم بهتر پیچیدگی‌های روابط افغانستان با کشورهای خلیج فارس کمک می‌کند و ارزش علمی و کاربردی قابل توجهی دارد.

۳. چارچوب نظری پژوهش (کی. جی. هالستی)

برای تحلیل سیاست خارجی متقابل افغانستان و کشورهای حوزه خلیج فارس، به ویژه قطر و عربستان سعودی در دوران جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۲)، می‌توان از نظریه «کی. جی. هالستی» بهره برد. این نظریه بر نقش درک و تصور رهبران از جایگاه بین‌المللی کشورشان تمرکز دارد؛ به بیان دیگر، سیاست خارجی

1 - Wu

2 - Song & Tian

کشورها بازتابی از تصویر ذهنی آنان نسبت به موقعیت خود و دیگر بازیگران در نظام بین‌الملل است. نظریه نقش‌هالستی تأکید دارد که سیاست خارجی کشورها بازتاب «نقش ملی تصویری» آنها است، یعنی بر فهم و تفسیر نخبگان حاکم و جایگاه کشور در نظام بین‌الملل تأکید دارد (جوادی ارجمند و گنج‌خانلو، ۱۳۹۹: ۲۳). هالستی سیاست خارجی را به چهار مؤلفه تقسیم می‌کند: سمت‌گیری‌های سیاست خارجی، نقش‌های ملی، اهداف و اعمال دولت‌ها. در این چارچوب، سیاست خارجی بازتاب اهداف و اقدامات دولت در صحنه روابط بین‌الملل است و تصورات ذهنی رهبران نقش ویژه‌ای در آن ایفا می‌کند (Holsti, 1970: 84؛ مشیرزاده و عارفی، ۱۴۰۰: ۳۲۸).

مفهوم نقش ملی دربرگیرنده دیدگاه‌های فردی سیاست‌گذاران درباره شیوه تصمیم‌گیری، اقدامات مطلوب و عملکردهای دولت برای حفظ بقا و تأثیرگذاری در محیط بین‌الملل و منطقه‌ای است. این چارچوب با ارائه «نقشه ادراکی» یا تصویر ذهنی رهبران، امکان تحلیل روابط متقابل کشورها را فراهم می‌کند (مشیرزاده و عارفی، ۱۴۰۰: ۳۲۸). بر اساس نظریه هالستی، تحلیل سیاست خارجی افغانستان و تعاملات آن با کشورهای حوزه خلیج فارس را می‌توان در چند محور بررسی کرد:

جایگاه افغانستان در ادراک سیاست‌گذاران: در دوران جمهوریت، افغانستان خود را به‌عنوان کشوری در حال بازسازی، متحد غرب و بازیگر ضد تروریسم معرفی می‌کرد. این تصویر ذهنی موجب شد روابط با کشورهای عربی محافظه‌کار، به‌ویژه عربستان سعودی، بر پایه همکاری امنیتی و مذهبی شکل گیرد و از سوی دیگر، دیپلماسی نرم با کشورهایی مانند قطر برای میانجیگری و حل بحران‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

قطر (بازیگر میانه‌رو و میانجی): قطر از طریق میزبانی دفتر سیاسی طالبان در دوحه و ایفای نقش میانجی در مذاکرات صلح، به یک بازیگر کلیدی در فرایندهای سیاسی افغانستان تبدیل شد. افغانستان، قطر را کشوری بی‌طرف و مؤثر در حل اختلافات منطقه‌ای می‌دید و بر اساس نظریه هالستی، این تصویر ذهنی موجب ایجاد همکاری دیپلماتیک و تعامل مؤثر شد.

عربستان سعودی (متحد مذهبی و امنیتی مشروط): عربستان سعودی، حامی سنتی مجاهدین و سپس دولت جمهوریت بود. افغانستان عربستان را به‌عنوان قدرت مذهبی و شریک بالقوه در مبارزه با تروریسم و بازسازی مشروعیت بین‌المللی می‌دید. با این حال، رقابت‌های منطقه‌ای و حضور ایران و ترکیه در افغانستان، موجب شد عربستان رویکرد محتاطانه‌تری اتخاذ کند.

سیاست متقابل کشورهای خلیج فارس: قطر عمدتاً با هدف حفظ نفوذ سیاسی و میانجیگری با طالبان عمل کرد، در حالی که عربستان سعودی تعامل خود با افغانستان را با احتیاط و تحت تأثیر موازنه منطقه‌ای مدیریت می‌کرد. هر دو کشور افغانستان را بیش از آنکه شریک استراتژیک بدانند، عرصه‌ای برای رقابت ژئوپلیتیک تلقی می‌کردند.

در این چارچوب، سیاست خارجی متقابل در دوران جمهوریت بازتابی از ادراک نقش‌ها و جایگاه‌ها بود. افغانستان خود را بازیگری صلح‌طلب و سازنده تصور می‌کرد، در حالی که کشورهای خلیج فارس، آن را یا فرصتی برای نفوذ یا حوزه‌ای برای رقابت می‌دیدند. تعاملات موفق با قطر ناشی از همخوانی برداشت‌های ذهنی از نقش‌ها بود، در حالی که روابط با عربستان به دلیل سوء تفاهم‌های نقش‌آفرینی و رقابت‌های منطقه‌ای محدود باقی ماند (مشیرزاده و عارفی، ۱۴۰۰: ۳۲۳ و ۳۳۳). به این ترتیب، سیاست خارجی افغانستان و کشورهای حوزه خلیج فارس در دوران جمهوریت، بیشتر بر اساس درک ذهنی رهبران از نقش و جایگاه خود و دیگری شکل گرفت، نه صرفاً منافع مادی یا جغرافیایی، که این دقیقاً محور تحلیلی نظریه هالستی را منعکس می‌کند. در ادامه برای نمایش چارچوب نظری هالستی و تحلیل سیاست خارجی افغانستان با قطر و عربستان، یک جدول مقایسه‌ای ارائه شده که نقش‌ها، ادراک‌ها و سیاست‌های متقابل را نشان داده است:

جدول ۱- خلاصه تحلیل سیاست خارجی افغانستان با قطر و عربستان بر مبنای نظریه هالستی

تأثیر بر سیاست خارجی متقابل	عربستان سعودی (ادراک افغانستان از نقش عربستان)	قطر (ادراک افغانستان از نقش قطر)	افغانستان (ادراک نقش خود)	محور
سیاست خارجی مبتنی بر همکاری با قطر و تعامل محدود و محتاطانه با عربستان	قدرت مذهبی سنتی، شریک امنیتی و مذهبی	میانجی بی طرف و فعال در مذاکرات صلح	بازیگر در حال بازسازی، متحد غرب و ضد تروریسم	جایگاه در نظام بین الملل
همکاری با قطر برای مذاکرات صلح، مدیریت روابط با عربستان با احتیاط به دلیل رقابت منطقه‌ای	شریک دینی و مذهبی، متحد احتمالی در بازسازی مشروعیت	میانجی و تسهیل کننده حل بحران‌ها	صلح طلب و مسئول در منطقه	نقش ملی
تعاملات موفق با قطر و محدودیت در تعامل با عربستان، ثبات نسبی و حفظ منافع امنیتی و اقتصادی	موازنه قدرت در منطقه، نفوذ محدود، مدیریت رقابت با ایران و ترکیه	حفظ نفوذ سیاسی، میانجیگری	جذب حمایت مالی و سیاسی، تثبیت مشروعیت بین المللی	هدف‌ها
سیاست خارجی افغانستان بیشتر مبتنی بر برداشت ذهنی از نقش‌ها و جایگاه‌ها بود تا منافع صرفاً مادی	ارائه حمایت مالی و مذهبی مقطعی، رویکرد محتاطانه	میزبانی دفتر سیاسی طالبان، تسهیل مذاکرات	مذاکرات دیپلماتیک، بازسازی، تعامل چند جانبه	اقدامات

(یافته‌های پژوهش حاضر)

۴. جنگ علیه تروریسم و پیامدهای آن در افغانستان (دولت‌های پسا طالبان)

روند معاصر جنگ علیه تروریسم پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد که به حمله آمریکا به افغانستان و عراق منجر گردید. هدف از حمله به افغانستان سرکوب شبکه القاعده و مجازات طالبان به دلیل حمایت از اسامه بن لادن بود (Kakar, 2014: 4). دکترین جنگ پیشگیرانه بوش موجب ایجاد فضای استراتژیک جدید شد که با بحران اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی همراه بود (اطاعت و جهانیان، ۱۳۸۷: ۶۰؛ Gokcan & Guney, 2010: 26). حملات ۱۱ سپتامبر، با ویرانی برج‌های دوقلو و خسارت ۴۰۰ میلیارد دلاری همراه شد و القاعده به عنوان عامل اصلی معرفی شد (قدری سعید و عبدالمنعم، ۱۳۸۵: ۲۵). آمریکا در پاسخ، هفتم اکتبر ۲۰۰۱ حمله نظامی خود را آغاز کرد و از حمایت نیروهای متحد شمال و متحدان بین‌المللی برخوردار شد. پیروزی آمریکا مرهون همکاری نیروهای محلی ضد

طالبان و حملات هوایی گسترده بود. نیروهای ویژه آمریکا و مجاهدین افغان خطوط مقدم طالبان را هدف قرار دادند و تا دسامبر ۲۰۰۱ کابل سقوط کرد (Watson, 2011: 8). پس از سقوط طالبان، کنفرانس بن (دسامبر ۲۰۰۱) برگزار شد تا نقشه راه دولت جدید تعیین گردد و دولت موقت به ریاست حامد کرزی ایجاد شد (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۸). در ادامه، دولت انتقالی تا تصویب قانون اساسی جدید در ژانویه ۲۰۰۴ فعالیت داشت. این قانون، جمهوری اسلامی افغانستان با ریاست جمهوری را رسمیت بخشید و اولین انتخابات ریاست جمهوری در اکتبر ۲۰۰۴ برگزار شد (Strick van Linschoten & Kuehn, 2012: 226). برنامه‌های مصالحه با طالبان، مانند «برنامه تقویت صلح» کرزی، در ابتدا مؤثر نبود و تنها افراد غیر مهم سیاسی و نظامی شرکت می‌کردند، چرا که طالبان همچنان به مقاومت مسلحانه ادامه می‌دادند (Whitlock, 2021: 268-269). در ادامه، دوره جمهوری اسلامی افغانستان بحث شده است:

۴-۱- دوران حامد کرزی: بازسازی و چالش‌ها

پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، جمهوری اسلامی افغانستان با حمایت آمریکا و متحدانش تأسیس شد. قانون اساسی جدید (۲۰۰۴) بر دموکراسی، حقوق بشر، برابری جنسیتی و محافظت از اقلیت‌ها تأکید داشت و اسلام را به عنوان نیروی متحدکننده پذیرفت (Aryobee, 2023: 35-36). کنفرانس بن (نوامبر ۲۰۰۱) مسیر بازسازی و دولت موقت را تعیین کرد. صندوق امانی بازسازی افغانستان (۲۰۰۲) با مشارکت ۳۴ کشور و مدیریت بانک جهانی، کمک‌های بین‌المللی را هماهنگ کرد (Poole, 2011: 2). بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۱، حدود ۱۲۱ میلیارد دلار آمریکا صرف بازسازی نیروهای امنیتی، نهادهای دولتی و جامعه مدنی شد و تلفات انسانی شامل ۳۵۸۷ سرباز آمریکایی و ده‌ها هزار افغان بود (Wyndham, 2022: 26). دولت کرزی با دو چالش عمده روبه‌رو بود: اختلاف بر سر تقسیم قدرت میان مجاهدین و رهبران قبایل، و وجود گروه‌های شبه نظامی مانند طالبان و القاعده. دولت مرکزی توان حل مسائل امنیتی را نداشت و به نیروهای ائتلاف وابسته بود (محمدیان، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۵). برنامه‌های خلع سلاح و سازماندهی مجدد نیروهای شبه نظامی، با هزینه‌های بین‌المللی (۱۴۱ میلیون دلار) اجرایی شد اما کند پیش رفت و موفقیت کامل نداشت (Katzman, 2008: 12-18). چشم‌انداز بازسازی در استراتژی توسعه ملی ۲۰۰۸ مشخص شد، اما رقابت و مداخلات کشورهای کمک‌کننده مانع اجرای موفق آن شد (Wyndham, 2022: 29; Goodhand & Sedra, 2009: 78-85). انتخابات

۲۰۰۹ کرزی را برای پنج سال دیگر رئیس جمهور اعلام کرد، اما فساد و اختلافات داخلی همچنان باقی ماند (Suhrke, 2013: 283).

۲-۴- دوران اشرف غنی: اصلاحات، فساد و اختلافات داخلی

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ منجر به توافق تقسیم قدرت شد و اشرف غنی به عنوان رئیس جمهور و عبدالله به عنوان رئیس اجرایی معرفی گردید. انتخابات ۲۰۱۹ نیز با انتخاب مجدد غنی پایان یافت (Rahmani, 2016: 36). افغانستان در این دوره با چالش‌های امنیتی، فساد، بی‌ثباتی سیاسی و کمبود سرمایه انسانی روبه‌رو بود. با حمایت بین‌المللی، دسترسی به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی افزایش یافت، زیرساخت‌ها بهبود یافت و مشارکت سیاسی گسترش یافت. با این حال، تهدیدات امنیتی و حضور طالبان همچنان ادامه داشت و کشور با مشکلات اساسی مواجه بود (Aryobee, 2023: 37-38).

۳-۴- مذاکرات صلح و توافقنامه دوحه (۲۰۲۰)

در سپتامبر ۲۰۱۸، زلمی خلیل‌زاد به عنوان نماینده ویژه آمریکا برای مذاکرات صلح افغانستان منصوب شد. وی روند مذاکرات را به گونه‌ای مدیریت کرد که دولت افغانستان و جامعه بین‌المللی تحت تأثیر قرار گرفتند (Mashal, 2019: 27). در ۲۹ فوریه ۲۰۲۰، توافقنامه دوحه بین ایالات متحده و طالبان امضا شد (Malkasian, 2021: 7). این توافق مقدم بر بازگشت طالبان به قدرت شد و سرانجام در ۱۵ اوت ۲۰۲۱، طالبان کنترل کابل را به دست گرفتند و دولت اشرف غنی سقوط کرد (Aikins, 2021: 10). بنابراین، دوره جمهوری اسلامی افغانستان با سقوط کابل و بازگشت طالبان به قدرت پایان یافت، که نماد فروپاشی نهادهای دموکراتیک و بازگشت به حکومت تحت سلطه امارت اسلامی بود.

۵. سیاست خارجی افغانستان در قبال قطر (۲۰۰۲-۲۰۲۱)

با سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ و تأسیس جمهوری اسلامی افغانستان با حمایت جامعه جهانی، سیاست خارجی این کشور بر سه محور شکل گرفت که شامل وابستگی به کمک‌های مالی و امنیتی غرب؛ چالش‌های امنیت داخلی ناشی از طالبان و تلاش برای ایجاد روابط متوازن با منطقه بود. در این میان، قطر جایگاه راهبردی داشت. قطر با سیاست فعال و میانجیگری در روند صلح، شریک مهم کابل بود. این بخش به بررسی روابط افغانستان با این کشور و ادراک سیاست‌گذاران افغان از نقش قطر می‌پردازد.

۵-۱- ادراک سیاست‌گذاران افغان از نقش قطر

قطر با وجود وسعت کوچک، نقش بزرگی در سیاست منطقه‌ای داشت. سیاست‌گذاران افغان نسبت به نقش این کشور نگرانی‌ها و امیدهایی توأمان داشتند: نگرانی از آن جهت که میزبانی دفتر طالبان در دوحه (۲۰۱۲) به‌ویژه با استفاده طالبان از پرچم و عنوان «امارت اسلامی افغانستان» تهدیدی علیه مشروعیت دولت تلقی شد (Katzman, 2019: 22; Ardemagni, 2021: 42). امیدواری و فرصت نیز، به این دلیل که برخی این دفتر را زمینه‌ای برای مذاکرات و خروج آمریکا دانستند. قطر میانجی بین طالبان-آمریکا و طالبان-کابل شد (Al Sulaiti, 2024: 70). چهره دوگانه قطر: هم میزبان گروه‌های اسلام‌گرا بود، هم با غرب و نهادهای بین‌المللی روابط گسترده داشت. کمک‌های خیریه در آموزش و سلامت نیز تصویری مثبت ایجاد کرد. در مجموع، قطر در نگاه افغان‌ها بازیگری با نقش دوگانه - واسطه صلح و حامی گروه‌های سیاسی- بود.

۵-۲- روابط دیپلماتیک، اقتصادی و سیاسی

پس از سقوط طالبان، قطر دولت جدید کابل را به رسمیت شناخت و روابط دیپلماتیک حفظ شد. افغانستان نیز سفارتش را در دوحه تقویت کرد. اقتصاد: ظرفیت سرمایه‌گذاری در معادن و کشاورزی وجود داشت، اما ناامنی مانع شد. فرصت کارگران افغان در بازار قطر نیز محدود ماند. سیاست: مهم‌ترین نقش قطر، میزبانی و میانجیگری مذاکرات صلح بود. ویژگی‌هایی چون بی‌طرفی، عدم همسایگی با افغانستان و نداشتن سابقه دخالت نظامی، این کشور را مناسب میانجیگری کرد (Hodali, 2021: 46; Al Sulaiti, 2024: 69). در ۲۰۱۴ اشرف غنی ارتقای روابط به همکاری استراتژیک را اعلام کرد (Anis & Aquil, 2024: 4). روابط افغانستان-قطر بین ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۱ از نظر اقتصادی به ظرفیت کامل رسید، اما از لحاظ سیاسی و ژئوپلیتیک اهمیت بالایی یافت و نقش تعیین‌کننده‌ای در روند صلح داشت.

۵-۳- دیپلماسی فعال افغانستان در قبال قطر

پس از سقوط طالبان، افغانستان کوشید توازن منطقه‌ای در سیاست خارجی برقرار کند و قطر در این میان جایگاه ویژه‌ای یافت. با افتتاح دفتر طالبان در دوحه و آغاز مذاکرات مستقیم، دولت افغانستان به‌ویژه در دوره اشرف غنی، دیپلماسی فعالی را در قبال قطر در پیش گرفت. سفرهای مکرر دیپلمات‌های افغان به دوحه و تلاش برای جلوگیری از مشروعیت‌یابی طالبان بخشی از این روند بود. کابل از طریق بیانیه‌ها، نشست‌های رسانه‌ای و رایزنی‌های سیاسی، سیاست فشار علیه طالبان را دنبال کرد. نقش قطر

از سال ۲۰۱۱ و با میانجیگری میان طالبان و آمریکا پررنگ‌تر شد (Ruttig, 2022: 24). به دلیل داشتن روابط با هر دو طرف و میزبانی پایگاه العدید، این کشور توانست همه طرف‌های درگیر را گرد هم آورد (Al sulaiti, 2024: 71). در حوزه اقتصادی نیز، افغانستان تلاش کرد با ارائه پروژه‌های مشترک قطر را به سرمایه‌گذاری بیشتر ترغیب کند و در حوزه فرهنگی نیز همکاری‌هایی از جمله ایجاد مراکز فرهنگی و آموزش زبان دنبال شد. در بُعد امنیتی، کابل نگران فعالیت‌های غیر رسمی خیریه‌های قطری بود و سعی داشت با همکاری سازمان‌های بین‌المللی آنها را کنترل کند. به طور کلی، دیپلماسی افغانستان در قبال قطر بر سه محور استوار بود که شامل مشارکت فعال در روند صلح؛ گسترش همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی و مدیریت تهدیدات امنیتی ناشی از روابط قطر با طالبان بود. هرچند این سیاست‌ها به طور کامل موفق نبودند، اما نشانه‌ای از یک سیاست خارجی هدفمند و منعطف به شمار می‌رفتند.

۶. سیاست خارجی افغانستان در قبال عربستان سعودی (۲۰۲۱-۲۰۰۲)

پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، افغانستان در پی برقراری روابط متوازن با کشورهای اسلامی، به‌ویژه عربستان سعودی بود. عربستان به دلیل جایگاه مذهبی، قدرت مالی و نفوذ سیاسی، همواره یکی از بازیگران مهم در سیاست خارجی کابل به شمار می‌رفت. عربستان از دهه ۱۹۸۰ حامی اصلی مجاهدین افغان بود و طالبان نیز با حمایت مالی و مذهبی این کشور شکل گرفتند. پس از خروج شوروی، ریاض برای مقابله با ایران، طالبان را تقویت کرد و حتی در پروژه‌های انرژی با آنان همکاری نمود. اما با حوادث ۱۱ سپتامبر، عربستان برای حفظ اتحاد با آمریکا حمایت خود را متوقف کرد (Song & Tian, 2015: 217). در ادامه، سیاست خارجی افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۲) در قبال عربستان سعودی بحث شده است:

۶-۱- ادراک افغانستان از عربستان به عنوان شریک مذهبی و مالی

با ریاست جمهوری کرزای، ریاض با احتیاط با دولت جدید افغانستان تعامل کرد. کمک‌های مالی و توسعه‌ای ارائه داد، اما همواره نگران نفوذ ایران بود. در دوره حامد کرزی، عربستان از نخستین کشورهای عربی بود که دولت جدید را به رسمیت شناخت، در بازسازی مساجد و مدارس نقش داشت و حتی میانجیگری صلح (نشست مکه ۲۰۰۸) را امتحان کرد، هرچند موفقیت محدودی داشت. در دوره اشرف غنی، روابط تقویت شد و سفرهای متقابل و توافقنامه‌های اقتصادی و امنیتی امضا شد. با این حال، حضور فعال قطر در روند صلح و میزبانی دفتر طالبان، موجب شد عربستان با احتیاط بیشتری

عمل کند. اگرچه غنی برای جلب حمایت ریاض تلاش کرد، اما نفوذ عربستان در تحولات افغانستان محدودتر از گذشته بود. روابط افغانستان و عربستان پس از ۲۰۰۱ بر سه محور اصلی استوار بود که شامل استمرار دیپلماتیک، حمایت‌های مالی و مذهبی، و تلاش برای ایفای نقش سیاسی در روند صلح بود. با وجود پیوندهای تاریخی و مذهبی، روابط راهبردی عمیق میان دو کشور شکل نگرفت و عربستان در مقایسه با دیگر کشورها حضوری کمرنگ‌تر داشت.

از دید نخبگان سیاسی افغانستان، عربستان همواره به‌عنوان کشوری تأثیرگذار در جهان اسلام و شریک بالقوه مذهبی و مالی دیده می‌شد. حامد کرزی نیز بر جایگاه «برادر بزرگ‌تر» بودن ریاض تأکید داشت (Salahuddin, 2020: 23). این ادراک ناشی از منابع مالی گسترده عربستان، نفوذ آن در نهادهای اسلامی مانند سازمان همکاری اسلامی و تجربه کمک به کشورهای مسلمان بود. انتظار کابل این بود که ریاض با تأمین مالی پروژه‌های توسعه‌ای، حمایت از آموزش دینی معتدل و کمک به اجماع منطقه‌ای برای صلح عمل کند. نزدیکی مذهبی (اکثریت سنی حنفی افغانستان با سیاست‌های مذهبی ریاض) نیز بستر همکاری بود. با این حال، کمک‌های عربستان عمدتاً در ساخت مساجد و مدارس دینی و اعزام مبلغین خلاصه شد. این امر نگرانی از گسترش تفکر وهابی/سلفی را ایجاد کرد و ادراک افغانستان از عربستان به‌عنوان شریک مذهبی با احتیاط بیشتری همراه شد (زارع، ۱۳۹۴: ۶). در حوزه مالی، عربستان اگرچه از کمک‌کنندگان بود، اما حجم کمک‌هایش پایین بود. این فاصله میان انتظارات کابل و واقعیت رفتار عربستان باعث شد ادراک دولت افغانستان از ریاض به تدریج بازبینی شود.

۶-۲- نوسان در روابط در پرتو رقابت‌های منطقه‌ای

روابط افغانستان و عربستان طی دو دهه اخیر تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای با ایران، قطر و ترکیه دچار نوسان شد. اشرف غنی با حمایت آشکار از عربستان و حتی پیوستن به ائتلاف یمن، گرایش به جانبداری منطقه‌ای را افزایش داد (مشیرزاده و عارفی، ۱۴۰۰: ۳۲۴). اما نزدیکی کابل به ایران در حوزه‌های اقتصادی، یا تعامل با ابتکارات صلح قطر و ترکیه، باعث شد ریاض موضعی محتاطانه اتخاذ کند (Ashraf Ghani, 2018: 270). بحران قطر (۲۰۱۷) و بی‌طرفی افغانستان از سوی ریاض به‌عنوان عدم حمایت تعبیر شد. نقش پررنگ قطر در روند صلح و بی‌میلی طالبان به پذیرش نقش عربستان، باعث شد ریاض از روند صلح کنار گذاشته شود. رقابت با ایران نیز کابل را ناچار به حفظ توازن کرد، هرچند این امر حساسیت‌هایی در روابط با ریاض ایجاد نمود (جعفری، ۱۳۹۷: ۱۶۷). به دلیل درگیری عربستان در بحران‌های یمن، سوریه و لبنان، توجه کمتری به افغانستان معطوف شد. بنابراین، روابط

کابل و ریاض از سطح راهبردی به سطحی و محافظه کارانه کاهش یافت. در روند صلح افغانستان نیز عربستان بر خلاف انتظارات، نقشی بسیار محدود ایفا کرد، زیرا طالبان تمایل بیشتری به قطر نشان دادند و سوابق حمایت عربستان از رقبای آنان (مانند شورای نظار) بی‌اعتمادی ایجاد کرد. در نتیجه، جایگاه عربستان در تحولات افغانستان به طور محسوس کاهش یافت.

۳-۶- اهداف افغانستان در تعامل با عربستان

افغانستان در روابط با عربستان سه دسته هدف اصلی را دنبال می‌کند:

اقتصادی: به دلیل فقر و وابستگی به کمک خارجی، عربستان به‌عنوان منبع مهم سرمایه‌گذاری، کمک بلاعوض و وام‌های توسعه‌ای دیده می‌شد. کابل از ریاض انتظار داشت در پروژه‌های زیربنایی، آموزشی و بهداشتی سرمایه‌گذاری کند. نمونه‌اش روابط گسترده کرزی برای جلب کمک و عضویت افغانستان در سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای بود (زارع، ۱۳۹۴: ۵).

سیاسی و دیپلماتیک: افغانستان به دنبال کسب حمایت سیاسی در سطح منطقه‌ای و جهانی بود. عربستان به دلیل نفوذ در سازمان همکاری اسلامی و ارتباط با غرب، می‌توانست حامی کابل در مجامع بین‌المللی باشد. همچنین کابل می‌خواست از نفوذ ریاض برای موازنه با پاکستان و مهار پناهگاه‌های طالبان استفاده کند. اشرف غنی حتی از عربستان خواست در بخش زراعت و امنیت غذایی افغانستان سرمایه‌گذاری کند (Ashraf Ghani, 2018: 270).

مذهبی و فرهنگی: افغانستان تلاش داشت از نفوذ مذهبی عربستان برای مشروعیت داخلی، آموزش علما و مقابله با افراط‌گرایی بهره‌گیرد. اعزام طلاب به دانشگاه‌هایی مانند مدینه بخشی از این سیاست بود. کابل همچنین می‌کوشید با نزدیکی به عربستان، نفوذ رقبایی مانند ایران را کاهش دهد و بی‌طرفی سنتی را تعدیل کند (مشیرزاده و عارفی، ۱۴۰۰: ۳۴۱). در مجموع، اهداف افغانستان شامل جذب منابع مالی، بهره‌گیری از نفوذ سیاسی و مدیریت نوسانات مذهبی بود، اما به دلیل رقابت‌های منطقه‌ای و سیاست محافظه‌کارانه عربستان، تنها بخشی از آنها تحقق یافت.

۷. سیاست خارجی قطر و عربستان در قبال افغانستان (۲۰۰۲-۲۰۲۱)

اعضای شورای همکاری خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی و قطر، افغانستان را عمدتاً از منظر امنیتی و بشردوستانه مورد توجه قرار دادند. با این حال، رویکرد این دو کشور در دو دهه گذشته متفاوت بوده است.

۷-۱- سیاست خارجی قطر

قطر از دهه ۲۰۱۰ سیاستی فعال و میانجیگرانه در افغانستان اتخاذ کرد. میزبانی دفتر سیاسی طالبان در دوحه (۲۰۱۳) و نقش کلیدی در مذاکرات صلح طالبان و آمریکا که به توافق دوحه ۲۰۲۰ منجر شد (9: 2021; Harpviken, 2021; France24, 2021). نقش محوری در آزادی گروگان‌ها و عملیات تخلیه نظامیان و غیر نظامیان در ۲۰۲۱ ایفا کرد. دیپلماسی چند وجهی قطر (قدرت نرم، الجزیره، دیپلماسی انرژی) به این کشور اعتبار بین‌المللی بخشید (ضیائی، ۱۴۰۳: ۴). هرچند قطر نتوانست طالبان را به امتیازدهی جدی وادارد، اما توانست جایگاه خود را به‌عنوان میانجی معتبر تثبیت کند (Jacopo et al., 2023: 12). قطر انواع مختلف کمک‌های بشردوستانه را با هدف دستیابی به توسعه برای افغانستان ارائه داد (Al sulaiti, 2024: 74). قطر به‌عنوان یک نقش میانجیگر، تمام سفارتخانه‌های غربی را به خاک خود منتقل کرده و به‌عنوان «پایگاهی برای دیپلماسی منطقه‌ای» عمل نمود. در این بین، شبکه الجزیره نقش برجسته‌ای در پوشش و انتقال جهانی تصاویر وضعیت افغانستان ایفا کرد (Sofuoglu, 2021: 16). نقش میانجیگری که منجر به بهبود ارزش قطر شد. هدف از این اقدامات، افزایش نفوذ خود هم در خلیج فارس و هم در غرب بود که به نظر می‌رسد تا حدی به آن دست یافت (Al Jazeera, 2022: 10 March). قطر در پی گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی خود در منطقه و شکستن هژمونی عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس بود. از این رو، تلاش کرد تا با ایفای نقش در پرونده‌های منطقه‌ای همچون افغانستان جایگاهی مستقل و برجسته برای خود به ارمغان بیاورد. نقش‌آفرینی در افغانستان به قطر این امکان را داد که از یک سو به‌عنوان تسهیل‌کننده صلح در سطح جهانی مطرح شود و از سوی دیگر، در برابر سیاست‌های سخت‌افزارانه و سنتی عربستان، الگویی نوین از تعامل منطقه‌ای ارائه کند. این سیاست بخشی از راهبرد بزرگ‌تر قطر برای ایجاد توازن منطقه‌ای با ریاض و دیگر رقبای خلیجی است.

۷-۲- سیاست خارجی عربستان سعودی

پس از سقوط طالبان (۲۰۰۱)، عربستان سعودی در بازسازی افغانستان به رهبری کرزی کمک کرد، اما رویکردی محتاطانه و محدود داشت. در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ میانجی مذاکرات پنهانی میان دولت افغانستان، طالبان و حزب اسلامی شد، اما طالبان مشروعیت عربستان به‌عنوان میانجی را نپذیرفتند (4: 2013; Steinberg & Woermer). سیاست عربستان عمدتاً امنیت‌محور و واکنشی به تهدیدات

منطقه‌ای (به‌ویژه ایران و افراط‌گرایی) بوده است. در دوره محمد بن سلمان (از ۲۰۱۷)، تلاش‌هایی برای بازتعریف روابط و فاصله‌گیری از طالبان صورت گرفت (Jacopo et al., 2023: 12). اما ریاض از افزایش نفوذ ایران در افغانستان، به‌ویژه در مناطق شیعه‌نشین مانند هزاره‌جات، احساس خطر می‌کرد، چرا که ایران از طریق حمایت فرهنگی، مذهبی و بعضاً سیاسی از جامعه شیعه افغانستان، سعی در تقویت جایگاه خود در این کشور داشت؛ امری که عربستان آن را بخشی از گسترش هلال شیعی و تهدیدی برای نفوذ سنتی سنی خود در منطقه می‌دانست. نقش فعال قطر با استفاده از دیپلماسی چند لایه در روند صلح افغانستان و ارتباطات نزدیک دوحه با طالبان، موجب نگرانی عربستان در مورد از دست دادن فضای نفوذ در افغانستان شد. بنابراین، سیاست عربستان سعودی در قبال افغانستان از نگرشی مبتنی بر مدیریت تهدیدات منطقه‌ای، مهار نفوذ رقبا و حفظ ثبات امنیتی ناشی می‌شد و رویکردی محافظه‌کارانه و دفاعی در پیش گرفته بود.

جدول ۲- خلاصه سیاست خارجی قطر و عربستان سعودی در قبال افغانستان

افغانستان	قطر	محور
محتاطانه و محدود، بیشتر مذهبی - امنیتی.	فعال و میانجیگرانه	سطح مداخله در افغانستان
کنترل تهدیدات (ایران، گروه‌های تندرو)	ارتقای جایگاه بین‌المللی با سیاست چند وجهی	اهداف ژئوپلیتیکی
کمک مالی، حمایت مذهبی از مدارس دینی	قدرت نرم، رسانه (الجزیره)، کمک‌های بشردوستانه.	ابزارهای سیاست خارجی

(یافته‌های پژوهش حاضر)

سیاست خارجی قطر و عربستان سعودی در افغانستان طی ۲۰۲۱-۲۰۰۲ بازتابی از تفاوت‌های راهبردی، ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی آنها است. قطر از فرصت‌های ژئوپلیتیکی برای میانجیگری و ارتقای نقش بین‌المللی استفاده کرد، در حالی که عربستان رویکردی سنتی، محدود و امنیت‌محور در پیش گرفت. این تفاوت‌ها ریشه در رقابت ژرف‌تر منطقه‌ای میان دو کشور دارد و برای تحلیل آینده افغانستان اهمیت اساسی دارد.

۸. تحلیل ادراک افغانستان از نقش سیاست خارجی قطر و عربستان سعودی بر مبنای

رویکرد هالستی

پس از سال ۲۰۰۱، افغانستان در مسیر بازسازی و دیپلماسی منطقه‌ای، تعامل با عربستان سعودی و قطر را دنبال نمود. سیاست‌های کابل در قبال این دو کشور بر سه محور اصلی شکل گرفت که شامل برداشت متفاوت از نقش و نفوذ، تفاوت در سیاست فرصت‌محور و سنت‌محور و تأثیر ساختار قدرت داخلی بود:

۸-۱- تفاوت در برداشت از نقش و نفوذ

قطر به‌عنوان بازیگر دیپلماتیک و میانجی فعال شناخته شد. دفتر سیاسی طالبان در دوحه و نقش قطر در مذاکرات صلح آمریکا-طالبان، باعث شد کابل، قطر را میانجی کلیدی مذاکرات بداند. نشست‌های صلح دوحه (۲۰۱۹) و نقش قطر در ایجاد اجماع بین‌المللی، تصویری فرصت‌ساز از این کشور ایجاد کرد (Reuters, 2021: 14). در مقابل، عربستان سعودی قدرتی سنتی، مذهبی و اقتصادی در جهان اسلام تلقی می‌شد. کابل از نفوذ مذهبی و جایگاه عربستان در سازمان همکاری اسلامی برای مشروعیت‌یابی و موازنه با ایران و پاکستان بهره می‌برد. با این حال، نقش ریاض پس از سال ۲۰۱۱، به دلیل رقابت با قطر و تمرکز بر مسائل داخلی کمرنگ شد (Reuters, 2021: 16).

۸-۲- سیاست سنت‌محور در برابر فرصت‌محور

کابل در قبال قطر، سیاستی فرصت‌محور اتخاذ کرد. دفتر طالبان در دوحه و روابط نزدیک قطر با آمریکا، این کشور را به مرکز مهم تعاملات دیپلماتیک و صلح افغانستان بدل ساخت. آغاز مذاکرات صلح ۲۰۲۰ در دوحه نمونه‌ای از این رویکرد بود (Reuters, 2021: 16). با عربستان روابط بیشتر بر اشتراکات مذهبی، کمک‌های مالی و مشروعیت دینی استوار بود. افغانستان عربستان را متحد سنتی می‌دید، هرچند محافظه‌کاری ریاض و حضور محدودش در روند صلح، باعث شد کابل نتواند بهره‌برداری کامل کند (Özturk, 2018: 207).

۸-۳- نقش ساختار قدرت داخلی افغانستان

جناح‌های مذهبی: روابط نزدیک با عربستان داشتند و از نفوذ مذهبی-مالی ریاض حمایت می‌کردند. گروه‌های سیاسی و تکنوکرات‌ها: به قطر گرایش بیشتری نشان می‌دادند و آن را عملگرا و هماهنگ با غرب می‌دیدند (Ashraf Ghani, 2018: 120). اختلافات جناحی و تغییرات پی در پی دولت مانع از

تدوین سیاست منسجم در قبال هر دو کشور شد. در مجموع، عربستان برای کابل نماد سنت، مذهب و مشروعیت بود، در حالی که قطر به عنوان فرصت ساز دیپلماتیک و میانجی صلح شناخته شد. سیاست خارجی افغانستان در قبال این دو کشور، انعکاسی از موازنه گرایی و پراگماتیسم در بستر رقابت های منطقه ای و شکاف های داخلی بود. سیاست خارجی افغانستان در این دوران، با وجود چالش های امنیتی و ناپایداری های داخلی، بر اساس برداشت رهبران سیاسی از جایگاه کشور در نظم منطقه ای و بین المللی شکل گرفت. در قبال عربستان سعودی، نگاه کابل بیشتر سنتی و مذهبی بود و انتظاراتی چون حمایت مالی، معنوی و دیپلماتیک وجود داشت؛ اما رقابت های منطقه ای، حضور طالبان و نفوذ قدرت هایی مانند ایران، این روابط را پیچیده می کرد. در سوی دیگر، قطر به عنوان بازیگری عملگرا و میانجی مؤثر در روند صلح، به ویژه از طریق دفتر سیاسی طالبان در دوحه، جایگاه برجسته ای یافت. افغانستان قطر را فرصتی دیپلماتیک برای تقویت روابط بین المللی می دید. در مجموع، در چارچوب نظری هالستی، برداشت ذهنی نخبگان سیاسی افغانستان از نقش قطر و عربستان، عامل اصلی در جهت گیری های سیاست خارجی این کشور بود. در ادامه خلاصه ای از به مقایسه سیاست خارجی افغانستان در قبال قطر و عربستان ارائه شده است:

جدول ۳- خلاصه سیاست خارجی افغانستان در قبال قطر و عربستان سعودی

عربستان سعودی	قطر	محور مقایسه
سنتی، مذهبی و امنیتی	عملگرایانه و فرصت محور	نوع نگاه افغانستان
شریک مذهبی و امنیتی سنتی، منبع مشروعیت دینی	میانجی مؤثر در روند صلح (میزبانی دفتر طالبان و مذاکرات دوحه)	نقش در سیاست خارجی افغانستان
دریافت حمایت مالی، معنوی و دیپلماتیک	بهره برداری دیپلماتیک و تقویت روابط بین المللی	انتظارات کابل
قدرت سنتی با نفوذ مذهبی و اقتصادی	بازیگر فعال و پراگماتیک با نفوذ فراتر از اندازه جغرافیایی	ویژگی نقش منطقه ای
رقابت های منطقه ای، حضور طالبان، نفوذ ایران، رکود در همکاری ها	وابستگی به میانجیگری و مذاکرات صلح	چالش ها در روابط
عربستان به عنوان پشتوانه سنتی و مذهبی	قطر به عنوان فرصت سیاسی و تاکتیکی	برداشت نخبگان سیاسی افغانستان (طبق چارچوب هالستی)

(یافته های پژوهش حاضر)

نتیجه

تحلیل سیاست خارجی افغانستان در دوران جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۲) نشان داد که تعامل افغانستان با دو بازیگر مهم خلیج فارس، یعنی قطر و عربستان سعودی، نتیجه ترکیبی از عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بود. سیاست خارجی افغانستان در این دوره، علی‌رغم تلاش برای بازسازی، تثبیت صلح و کسب مشروعیت بین‌المللی، تحت تأثیر ضعف ساختاری و پراکندگی قدرت در دستگاه سیاسی و دیپلماتیک قرار داشت. این ضعف‌ها شامل ناهماهنگی در ساختار سیاسی، رقابت‌های قومی و جناحی، وابستگی کامل مالی و امنیتی به کمک‌های ایالات متحده و نفوذ گسترده گروه‌های مذهبی و فرقه‌ای بودند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط کشورهای خارجی تأمین مالی می‌شدند. این عوامل باعث شد سیاست خارجی افغانستان به صورت منسجم و مستقل عمل نکند و روابط با کشورهای عربی بیشتر تابع بحران‌ها و ملاحظات داخلی باشد تا اینکه تابع منافع ملی استراتژیک باشد. در این چارچوب، قطر به واسطه نقش فعال در میزبانی دفتر سیاسی طالبان و تسهیل مذاکرات صلح، توانست جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی افغانستان کسب کند. نگاه عملگرایانه کابل به دوحه و استفاده از نفوذ قطر در راستای اهداف دیپلماتیک و سیاسی، نمونه‌ای موفق از تطابق نقش‌های تصویری و واقعی بود. قطر به‌عنوان میانجی و بازیگر دیپلماتیک قابل اعتماد، توانست موقعیتی استراتژیک در فرایند سیاسی افغانستان پیدا کند و حتی در برخی موارد، نقش دیپلماتیک و سیاسی آن از عربستان سعودی، که شریک سنتی و مذهبی افغانستان بود، برجسته‌تر شد. در مقابل، عربستان سعودی با وجود سابقه طولانی در حمایت مالی و معنوی از مجاهدین و دولت‌های پسا جهاد، در دوران جمهوریت رویکردی محتاطانه و محافظه‌کارانه اتخاذ کرد. رقابت‌های منطقه‌ای با ایران و ترکیه، نگرانی از طالبان و عدم اطمینان نسبت به ثبات دولت افغانستان باعث شد عربستان نقش محدود و منفعلانه‌ای در روند صلح و تعاملات دیپلماتیک افغانستان داشته باشد. انتظار کابل از عربستان به‌عنوان شریک مذهبی و امنیتی سنتی، با واقعیت رفتاری ریاض همخوانی نداشت و همین امر موجب سردرگمی و ناکارآمدی سیاست خارجی افغانستان در تعامل با این کشور شد. نقش طالبان نیز در این دوره برجسته بود. این گروه، با وجود حذف ظاهری از ساختار رسمی قدرت، در عرصه‌های نظامی و سیاسی فعال بود و به طور مستقیم سیاست خارجی افغانستان را تحت تأثیر قرار داد. حضور طالبان باعث شد سیاست کابل در قبال عربستان کاهش یافته و در مقابل، رابطه با قطر که نقش میانجی داشت، تقویت شود. این وضعیت نمونه‌ای از اثرگذاری بازیگران غیر رسمی و غیر دولتی بر سیاست خارجی یک کشور بحران‌زده است.

و اهمیت تطبیق نظریه نقش ملی تصویری هالستی را آشکار می‌سازد. نتیجه‌گیری کلیدی دیگر این است که سیاست خارجی افغانستان نه تنها بر اساس منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک، بلکه به شدت وابسته به تصورات ذهنی نخبگان سیاسی از نقش خود و دیگران در نظام بین‌الملل بود. برداشت رهبران افغانستان از جایگاه کشور، نقش قطر به عنوان میانجی و عربستان به عنوان شریک سنتی، تعیین‌کننده نوع تعاملات و موفقیت یا شکست سیاست خارجی بود. در این میان، تضاد اهداف افغانستان و کشورهای عربی، اثرگذاری عوامل داخلی و رقابت‌های منطقه‌ای، موجب شد سیاست خارجی افغانستان غالباً ناکارآمد و وابسته باقی بماند. در نهایت، بررسی تعامل افغانستان با قطر و عربستان سعودی در دوران جمهوریت نشان داد که سیاست خارجی این کشور، بازتابی از ادراک‌ها، منافع متقاطع و شکاف‌های داخلی است؛ رابطه با قطر نمونه‌ای از موفقیت در تطبیق نقش‌های تصویری و واقعی، و رابطه با عربستان نمونه‌ای از ناکامی به دلیل شکاف ادراکی و عدم هم‌راستایی راهبردی است. این تحلیل تأکید می‌کند که موفقیت آینده سیاست خارجی افغانستان بیش از توان نظامی یا اقتصادی، به درک واقع‌بینانه از محیط پیرامونی، انعطاف دیپلماتیک و بهره‌برداری هوشمندانه از ادراک متقابل بازیگران منطقه‌ای وابسته خواهد بود. در این راستا پیشنهاد می‌گردد مطالعات تطبیقی با دیگر کشورهای خلیج فارس (امارات، عمان، کویت)، بررسی نقش رسانه‌ها و دیپلماسی عمومی قطر و عربستان و استفاده از نظریه‌های مکمل مانند واقع‌گرایی تهاجمی یا سازه‌نگاری برای تحلیل دقیق‌تر انجام گیرد. در حوزه سیاستی، نتایج می‌تواند به بازسازی نهادهای دیپلماتیک افغانستان برای سیاست خارجی پایدار، بازتعریف روابط با کشورهای خلیج فارس بر پایه مشارکت فعال، نه صرفاً دریافت کمک، مهار نفوذ جریان‌های مذهبی و فرقه‌ای وابسته به خارج، تقویت دیپلماسی چند جانبه و استفاده از ظرفیت سازمان‌های منطقه‌ای برای توازن در روابط با ایران، قطر، عربستان و پاکستان؛ و توسعه دیپلماسی کمک نماید.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- اطاعت، جواد، و جهانیان، شهاب (۱۳۸۷). دلایل و روند تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق. ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۲۲ (۸): ۱۹-۱.
- ۲- جعفری، محمود (۱۳۹۷). فرهنگ سیاسی افغانستان در آینه امثال و حکم فارسی. کابل: انتشارات دانشگاه.
- ۳- جوادی ارجمند، محمدجعفر، و گنج خاندولف مصدق (۱۳۹۹). الگوی روابط عوامل کلیدی تاثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. سیاست، ۵۰ (۱): ۴۳-۲۱.

- ۴- صفوی، سیدیحیی، و شیخیانی، عبدالمهدی (۱۳۸۹). اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان. *فصلنامه جغرافیای انسانی*، ۲ (۳): ۱-۲۴.
- ۵- ضیائی، رستم (۱۴۰۳). تبیین الگوی دیپلماسی قطر در مواجهه با دوران گذار در نظام بین الملل. دیپلماسی ایرانی.
- ۶- قدری سعید، محمد، و عبدالمنعم، سعید (۱۳۸۵). افکار و اسرار ۱۱ سپتامبر. ترجمه اسماعیل اقبال. تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- ۷- محمدیان، علی (۱۳۹۰). بررسی سیاست خارجی ایالات متحده در افغانستان: دولت سازی با تأکید بر بازسازی نیروهای مسلح. *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی*، ۳ (۸)، ۱۴۸-۱۲۱.
- ۸- مشیرزاده، حمیرا، و عارفی، مهدی (۱۴۰۰). چرخش در سیاست خارجی افغانستان در دوره اشرف غنی: رویکردی ادراکی. *مطالعات اوراسیای مرکزی*، ۱۴ (۲)، ۳۱۹-۳۴۵.
- ۹- هالستی، کی جی (۱۳۷۳). *مبانی تحلیل سیاست بین الملل*. ترجمه بهرام مستقیمی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

منابع غیر فارسی

- 1- Aikins, M. (2021). *Inside the Fall of Kabul*. The New York Times Magazine, 10 December.
- 2- Al sulaiti, A. (2024). *QATAR MEDIATION STRATEGY. AFGHANISTAN AS A CASE STUDY*.
- 3- Alvarez-Ossorio, I., & Rodriguez, L. (2021). The foreign policy of Qatar: From a mediating role to an active one. *Revista Española de Ciencia Política*, 56 (1): 97-120.
- 4- Anis, R., & Aquil, S. (2024). China's Policy towards Taliban-Ruled Afghanistan. *Asian Journal of International Peace & Security*, 7 (4): 1-13.
- 5- Ardemagni, E. (2021). Still a mediator: Qatar's Afghan shot on the international stage. ISPI. <https://www.ispionline.it/en/publication/still-mediator-qatars-afghan-shot-international-stage-31542>
- 6- Aryobee, S. (2023). *Afghanistan Leadership Crisis and Instability Master of Art (Philosophy, Politics, Economics)*. Master Thesis, Prague, Czech Republic.
- 7- Fance24 (2021), "Qatar emerges as central player in West's relationship with Afghanistan", available at: <https://www.france24.com/en/middle-east/20210905-qatar-emerges-as-central-player-in-west-s-relationship-with-afghanistan> (accessed 10 December 2024).
- 8- Fuertig, H. (2014). Afghanistan in the Foreign Policies of Middle Eastern Countries. *Asian Perspective*, 38 (4): 541-564.
- 9- Gokcan, F., & Guney, A. (2010). The 'Greater Middle East' as a 'Modern' Geopolitical Imagination in American Foreign Policy. *Geopolitics*, 15 (1): 22-38.
- 10- Goodhand, J., & Sedra, M. (2009). Who owns the peace? Aid, reconstruction, and peacebuilding in Afghanistan. *Disasters*, 34 (1): 78-102.
- 11- Harpviken, K. B. (2023). *The US talks with the Afghan Taliban: Pulling the rug from under a government it created*. Peace Research Institute Oslo.
- 12- Hodali, D. (2021). Why Qatar fosters close contact with the Taliban. Retrieved March 2022, from <https://www.dw.com/en/why-qatar-fosters-close-contact-with-the-taliban/a-59030146>
- 13- Holsti, K.J. (1970). National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy. *International Study Quarterly*, 14 (3): 233-309.

- 14- Jacopo, L., Mazzucco, M., & Alexander, K. (2023). Saudi Arabia and Qatar are cooperating with the Taliban. But their approaches to Afghanistan are different. January 12, 2023. <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/saudi-arabia-and-qatar-are-cooperating-with-the-taliban-but-their-approaches-to-afghanistan-are-different/>
- 15- Kakar, A. (2014). *The US-Afghanistan Relations during Obama Era: Implications for Pakistan*. Munich, GRIN Verlag.
- 16- Katzman, K. (2008). *Afghanistan: Post- War Governance, Security, and U.S. Policy*. Congressional research service- order.
- 17- Katzman, K. (2019). *Qatar: Governance, security, and U.S. policy*. Retrieved February 2022, from <https://sgp.fas.org/crs/mideast/R44533.pdf>
- 18- Malkasian, C. (2021). *The American War in Afghanistan: A History*. New York: Oxford University Press.
- 19- Mashal, M. (2019). Confusion Over Afghan-Taliban Talks Further Complicates Peace Process. *The New York Times*.
- 20- Öztürk, S. (2018). *THE ROLE OF POLITICAL SALAFISM IN THE FORMATION OF SAUDI ARABIA AND THE TALIBAN REGIME. A THESIS SUBMITTED TO, THE GRADUATE SCHOOL OF SOCIAL SCIENCES OF MIDDLE EAST TECHNICAL UNIVERSITY*.
- 21- Poole, L. (2011). Tracking major resource flows 2002-2010. *Global Humanitarian Assistance*.
- 22- Rahmani, A. (2016). *Political Leadership in Afghanistan Identifying and Assessing Determining Factors*. Published by the R A N D Corporation, Santa Monica, Calif.
- 23- Reuters. (2021). U.S. Pledges \$600 Million in Afghan Aid, but Half Depends on Peace Talks. 25 November.
- 24- Ruttig, T. (2022) The road through Qatar, a dead end? opportunities promoting and hurdles preventing a political solution in Afghanistan that includes the Taliban. in SearchWorks articles. Retrieved April 24, 2022, from. https://searchworks.stanford.edu/articles/edsclk__edsclk.15543657
- 25- Sajjadpour, M. K., & Salimifar, F. (2019). Neo-taliban and religious nationalism in afghanistan. *Iranian Review of Foreign Affairs*, 10 (29): 73-98.
- 26- Sofuoglu, M. (2021, September 16). What role will Qatar play in Taliban-ruled Afghanistan?. *TRT World*. <https://www.trtworld.com/magazine/what-role-will-qatar-play-in-taliban-ruled-afghanistan-50002>
- 27- Song, B., & Tian, Y. (2025) The Research of the Foreign Relations of the Afghanistan Taliban during the First Administration. *Open Journal of Political Science*, 15 (7): 207-224.
- 28- Steinberg, G., & Woermer, N. (2013). *EXPLORING IRAN & SAUDI ARABIA'S INTERESTS IN AFGHANISTAN & PAKISTAN: STAKEHOLDERS OR SPOILERS- A ZERO SUM GAME? PART 1: SAUDI ARABIA*. Sources of Tension in Afghanistan and Pakistan: A Regional Perspective.
- 29- Strick van Linschoten, A., & Kuehn, F. (2012). *An Enemy We Created: The Myth of the Taliban/Al Qaeda Merger in Afghanistan, 1970-2010*. London: Hurst & Co.
- 30- Suhrke, A. (2013). Statebuilding in Afghanistan: a contradictory engagement. *Central Asian Survey*, 32 (3): 1-286.
- 31- US officially designates Qatar as a major non-NATO ally, *Al Jazeera*, March 10, 2022, <https://www.aljazeera.com/news/2022/3/10/us-officially-designates-qatar-as-a-major-non-nato-ally>
- 32- Watson, V. (2011). *NATO Base in Afghanistan Gets Major Expansion, Become an NPR sponsor*.

- 33- Whitlock, C. (2021). The Afghanistan Papers: A Secret History of the War. New York: Simon & Schuster.
- 34- Wu, B. (2022). Afghanistan: a new arena for geostrategic competition among Middle Eastern countries. China Int Strategy Rev, 4 (2): 129–143.
- 35- Wyndham, C. (2022). IN THE SHADOW OF THE BUDDHAS: A NEW POLITICS OF HERITAGE RECONSTRUCTION IN AFGHANISTAN. Thesis submitted for the Degree of Doctor of Philosophy.

